

بیع موقوفه با نگاهی بر استناد فقهاء امامیه بر توقیع شریف امام

زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَرَجَةَ الشَّرِيفِ

رضا عباسپور^۱

مهدی محمدیان^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۷/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۱۸

چکیده

انسان به عنوان اشرف مخلوقات و خلقت بدیع الهی از زمین بی ارزش و بی مقدار آفریده شد و آبادی زمین را خداوند به عنوان مسئولیت و وظیفه بدو واگذار نمود که... هو أنشأكم من الأرض واستعمرکم فیها... (هود: ۶۱). وقف واژه‌ای نام آشنا در سیر زندگی بشر، به عنوان یک نهاد اجتماعی دینی در ابعاد و زوایای این زندگی در چهره‌های مختلف و متفاوتی، نقش سازنده و تعالی بخشی را در راستای این مسئولیت ایفا نموده است. این سنت حسنه را می‌توان در تعالی و پیشبرد اهداف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، آموزشی، سیاسی و... یافت و به عنوان یکی از مسیرهای عمران و آبادانی تمام عیار در نظر گرفت. لذا پرداختن به این مفهوم و زوایای آن که جایگاه ویژه‌ای در تشریح دارد ضرورت می‌یابد. یکی از آن زوایای مورد نظر که از قدیم‌الایام مورد نظر بوده، فروش مال موقوفه است که نظرات و استنادات خاص خود را بنا به نظر فقیه داشته است و توقیع شریف حضرت ولی عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ یکی از آن استنادات، می‌باشد که در این وجیزه بدان پرداخته شده و استنادات برخی فقهاء به آن مورد تبیین قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی

وقف، مال موقوفه، موقوف علیه (علیهم)، بیع، بطون لاحق، نفع کثیر.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، ایران (Abbaspor@yahoo.com).

۲. دانشجوی دکتری فقه و حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران (نویسنده مسئول) (sadramahdi@chmail.ir).

وقف سنت حسنه‌ای است که از دیرباز مدنظر بشریت در مسیر آثار متأخر اعمال خود و ایضاً برقراری نام و یاد خویش در این دنیای فانی مطرح و مدنظر بوده است. از آن جایی که برقراری این امر مستلزم وجود بقای موقوفه که به نوعی شامل ارکان تحبیس و تسبیل وقف هم می‌باشد؛ پرداختن به این موضوع که در صور مختلفی که بقای موقوفه و یا منافع آن به اسباب مختلفی من جمله تخریب عین یا انقضای انتفاع بر اثر گذر زمان، حاصل نمی‌شود از ضروریات بحث است. هرچند که اصل بر عدم بیع موقوفه می‌باشد ولیکن در مواردی مستند به دلایلی رخصت بر بیع موقوفه که یکی از راهکارهای بقای منافع و اغراض آن محسوب می‌شود، داده شده است. یکی از استنادات این امر مهم دائم‌النظر فقها در باب وقف، توقیع شریف حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خطاب به عبدالله بن جعفر حمیری است. در این توقیع، امام بیع موقوفه را در دو جهت بیان نموده‌اند که در این مجال بدان پرداخته و به استناد برخی فقها به این کلام شریف مذاقه می‌گردد. سپس به جمع‌بندی نظرات و نتیجه‌گیری نهائی اقدام می‌گردد.

وقف در اصطلاح

شیخ الطائفه در *المبسوط* چنین می‌فرماید:

فالوقف تحبیس الأصل، و تسبیل المنفعة (طوسی، ۱۳۸۷ق: ج ۳، ۲۸۶)؛
وقف حبس و نگهداشتن اصل مال و جاری ساختن منفعت است.

ابن حمزه طوسی معروف به عمادالدین طوسی در کتاب *الوسیلة الی نیل الفضیلة*، وقف را به «تحبیس الأصل و تسبیل المنفعة علی وجه من سبل البر» (ابن حمزه، ۱۴۰۸ق: ۳۶۹)؛ حبس نمودن اصل مال و تسبیل منفعت در مسیر نیکی معرفی نموده است.

محقق حلی می‌فرماید: «الوقف عقد ثمرته تحبیس الأصل و إطلاق المنفعة» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق: ج ۲، ۱۶۵)؛ وقف عقدی است که ثمره آن نگهداشتن و حبس اصل و رها کردن منفعت است و عیناً در کلام صاحب *جواهر* نیز به مانند آن آمده است (نجفی، ۱۴۲۱ق: ج ۱۴، ۳۶۹) و همان‌گونه در *قواعد الاحکام* نیز «الوقف عقد یفید تحبیس الأصل و إطلاق المنفعة» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۳۸۷) بیان گردیده است.

ابن سعید در کتاب *جامع الشرایع* چنین بیان می‌کند:

الوقف تحبیس الأصل و تسبیل المنفعة، و یصح فی کل ما یصح الانتفاع به مع بقاء عینه

متصلاً (ابن سعید، ۱۴۰۵ق: ۳۶۹):

وقف حبس اصل مال و تسبیل منفعت است و در هر آنچه که انتفاع با بقای عین به صورت متصل برقرار است صحیح می باشد.

شهید اول چنین بیان می نماید: «و هو تحبیس الأصل و إطلاق المنفعة» (شهید اول، ۱۴۳۰ق: ج ۱۳، ۱۲۹). نگه داشتن اصل مال و رها و آزاد گذاشتن منفعت آن است؛ که شهید ثانی در تبیین تحبیس الاصل می فرماید:

و هو تحبیس الأصل أى جعله على حالة لا يجوز التصرف فيه شرعاً على وجه ناقل له عن الملك إلا ما استثنى (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق: ج ۳، ۱۶۳).

و فاضل مقداد آن را به « تحبیس الأصل و إطلاق المنفعة » (فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۳۰۰) حبس اصل و رهایی منفعت تعریف می نماید.

امام خمینی رحمته الله علیه آن را به « و هو تحبیس العین و تسبیل المنفعة » (امام خمینی، ۱۳۹۲ش: ج ۲، ۶۷) تبیین نموده اند یعنی وقف حبس نمودن عین و تسبیل منفعت آن است.

و ایضاً این چنین است در کتب و کلام دیگر فقهای امامیه که در این مجال قرار نمی گیرد ولیکن آنچه که قابل ملاحظه است تعاریف در دو رکن تحبیس و اطلاق یا تسبیل قرار گرفته است. منظور از تحبیس، منع از نقل و انتقال آن از

جهت و غرض وقف؛ و مقصود از اطلاق و تسبیل منفعت اباحه تصرف در موقوفه برای مستحق آن است به کیفیت تصرفی که در وقف اراده شده است.

المراد بالتحبیس المنع من نقله عن جهته، و إطلاق المنفعة إباحة التصرف فیها لمستحقها
کیف أراد من التصرفات (فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۳۰۰).

همان طور که قابل ملاحظه است، آنچه در کلام اهل فقه از لسان و قلم فقهای امامیه در تعریف وقف بیان گردیده، تقریباً در یکسانی واژه و معنا قرار گرفته اند و آن حبس نمودن عین ملک و مصرف کردن منافع آن در راه خداست و در همان راستا از این کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «حبس الاصل و سبیل الثمره» که مورد استناد فقها در این موضوع گردیده، حبس بر سبیل دوام فهمیده می شود.

توقیع امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

شیخ طبرسی در کتاب *احتجاج* خود نامه جناب حمیری^۱ به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را که در سنه ۳۰۸ ق نگاشته و شامل سؤالات متعددی می باشد را بیان نموده است (طبرسی، ۱۴۲۴ق: ج ۲، ۵۷۹). در قسمتی از این کتابت، حمیری روایتی از امام صادق عجل الله تعالی فرجه الشریف را مبنی بر جایز بودن فروش وقف در صورت اصلاح بودن فروش، بیان و در ادامه آن دو سؤال را مطرح می نماید. اولین سؤال در مورد رضایت یا خرید سهم آن عده از موقوف علیهم است که راضی به فروش وقف نیستند و دومین سؤال درباره وقفی است که فروش آن جایز نیست.

امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، در پاسخ سؤال اول فروش را به صورت اجتماعی یا افتراقی بر آنچه که قادر بر فروش هستند جایز شمرده و در پاسخ سؤال دوم فروش وقفی که بر امام مسلمین است را جایز نمی دانند.

و سأل فقال: روی عن الفقيه في بيع الوقوف خبر مأثور: «إذا كان الوقف على قوم بأعيانهم وأعقابهم، فاجتمع أهل الوقف على بيعه وكان ذلك اصلاح، لهم أن يبيعوه» و هل يجوز أن يشتري من بعضهم إن لم يجتمعوا كلهم على البيع، أم لا يجوز إلا أن يجتمعوا كلهم على ذلك؟ و عن الوقف الذي لا يجوز بيعه؟ (طبرسی، ۱۴۲۴ق: ج ۲، ۵۸۴).

از امام صادق عجل الله تعالی فرجه الشریف درباره فروش وقف آمده است: هرگاه چیزی برای افراد معین و فرزندان شان وقف باشد و همه آنان تصمیم به فروش آن بگیرند و این کار برای ایشان بهتر باشد، می توانند آن را بفروشند.

در این صورت اگر همه آنان راضی به فروش آن نباشند، آیا می توان سهم بعضی از آنان را خرید یا این کار جایز نیست مگر با رضایت همه آنان؟ و نیز درباره وقفی که فروش آن جایز نیست سؤال کرد.

فأجاب: إذا كان الوقف على إمام المسلمين فلا يجوز بيعه، وإن كان على قوم من المسلمين فليبيع كل قوم ما يقدرون على بيعه مجتمعين و متفرقين إن شاء الله (همان).

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پاسخ داد:

هرگاه چیزی برای پیشوای مسلمانان وقف باشد، فروش آن جایز نیست و اگر برای گروهی از مسلمانان وقف باشد، هر دسته آنچه را قدرت بر فروش آن دارند می توانند بفروشند،

۱. محمد بن عبدالله بن جعفر بن الحسين بن جامع بن مالك الحميري أبو جعفر القمي: «كان ثقة، وجهها، كاتب صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف، و سأله مسائل في أبواب الشريعة» (نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ۲۵۴).

خواه با هم یا جداگانه؛ ان شاء الله.

اقسام وقف در توقیع شریف

آنچه در این توقیع شریف از جهت اقسام وقف به اعتبار موقوف علیه و انتفاع می‌توان بر شمرد این است که موقوف علیه یا عنوان عام است مانند عنوان فقراء و علماء یا جهت عمومی و مصلحت همگانی است مانند جهت مسجد و مدرسه و...، یا حیثیتی از حیثیات است مانند حیثیت اسکان و حیثیت اطعام و...، و یا موقوف علیه شخص یا اشخاص معین است که وقف بر شخص یا اشخاص معین را وقف خاص می‌نامند. در هر يك از صور مذکور، یا واقف منفعت را ملك موقوف علیه قرار می‌دهد، یا منفعت را مصرف آنها قرار می‌دهد. که این خود بر سه قسم است:

اول: عین منفعت را مصرف آنها قرار دهد؛

دوم: اعم از عین منفعت و بدل آن را مصرف قرار دهد؛

سوم: واقف انتفاع موقوف علیهم را ملاحظه نموده و وقف کرده باشد که آنها شخصاً از آن بهره مند شوند، مثل وقف مهمانسرا برای مسافین، و مدرسه و کتب علمی و احادیث و ادعیه برای علماء و طلاب و دانشجویان (شریفی اشکوری، الیاس، ۱۳۸۱ش: ج ۶، ۲۴۳).

و به اعتبار زمان، می‌توان به وقف مؤبد و وقف منقطع اشاره نمود. وقف مؤبد آن است که استمرار آن به سمت نسل آینده و به دوام و همیشگی بودن آن مطرح است.

وقف منقطع آن است که بر کسی که از بین می‌رود تعلق می‌گیرد مانند وقف بر اولاد. در صحت این وقف سه قول وقف یا حبس یا بطلان آن مطرح است که قوی‌ترین قول همان قول اول یعنی وقف محسوب شدن است؛ به گونه‌ای که تا زمان انقراض و انقطاع وقف حقیقت باشد و پس از آن وقف منقضی می‌شود و به واقف یا ورثه او بر می‌گردد. چنان که جناب ابوالحسن اصفهانی در کتاب *وسيلة النجاة* می‌فرماید:

إذا وقف علی من ینقرض كما إذا وقف علی أولاده واقتصر علی بطن أو بطون ممن ینقرض غالباً، و لم یذكر المصرف بعد انقراضهم، ففي صحته وقفاً أو حبساً أو بطلانه رأساً أقوال، والأقوی هو الأول، فیصحّ الوقف المنقطع الآخر؛ بأن یكون وقفاً حقیقةً إلى زمان الانقراض والانقطاع، وینقضی بعد ذلك ویرجع إلى الواقف أو ورثته (اصفهانی، ۱۳۹۲ش: ج ۲، ۱۶۵).

بیع وقف

بیع در لغت به معنای فروختن و خریدن آمده و مترادف با ابتیاع، خرید، داد و ستد بیان شده است (دهخدا) و عبارت است از مبادله کردن مالی با مال دیگر (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۸، ۲۳) (الفیومی، ابوالعباس، المصباح المنیر، ذیل ماده بیع). در اصطلاح بیع به معنای تملیک عین به عوض و مبادله مال در مقابل مال است خواه عوض ثمن و پول باشد و خواه نباشد. «فالبیع تملیک عین بعوض، أو مبادلة مال بمال، سواء كان العوض من الأثمان أم لا» (امام خمینی، ۱۳۹۲ش: ج ۱، ۲۱).

بیع موقوفه به معنای فروش مال وقفی است به صورتی که واقف در وقف نامه آن شرایط فروش را برای متولی بیان نموده است و یا گذر و اقتضائات زمان، بیع وقف را ایجاب می‌کند.

أنفع بودن بیع

با نظر در خبر مأثوری که سائل مقدمه سؤال خود نموده است دو نکته مورد توجه است؛ یکی بیانگر طبقات موقوف علیهم است و با واژه‌های «اعیان و اعقاب» مطرح شده و مبین و هم جهت با تحبیس الاصل در تعریف وقف و همچنین غرض واقف که تأیید و به عبارتی جریان و سریان موقوفه در زمان است، می‌باشد.

و دیگری قید «اصلح» است که در تورق نظرات فقها بیانگر أنفع و أعود یا همان نفع کثیر در نظر گرفته شده است. معنای ظاهری این قید در این مقال که یکی از مجوزات بیع موقوفه بیان شده، این است که فایده و نفع ثمن وقف نسبت به منفعتی که می‌خواهد در طول مدت وجود موقوفه به تدریج حاصل شود، بیشتر است (انصاری، ۱۴۱۵ق: ج ۴، ۷۸؛ روحانی، ۱۴۲۹ق: ج ۴، ۴۱۷). لذا اقتضای این وضعیت ایجاب می‌کند که در راستای حفظ منافع و غرض واقف که تسبیل منفعت هست، حفظ اجرای وقف در زمان نیز صورت گیرد. با توجه به این دو نکته، این کثرت منفعت گاهی نسبت به طبقه موقوف علیهم موجود و گاه نسبت به بطون لاحق و جمیع بطون در نظر گرفته می‌شود (روحانی، ۱۴۲۹ق: ج ۴، ۴۱۷) هرچند اقرب به غرض واقف این است که همه بطون و طبقات موقوف علیهم در طول زمان از عین موقوفه بهره‌مند شوند نه این که يك طبقه خاص و موجود بهره گیرند.

این نفع و فایده را اگر فقط مالی در نظر بگیریم به نوعی جامع مجوزات و مسوغات دیگر نیز محسوب می‌شود چرا که در هر يك از مجوزات من جمله خرابی، بروز اختلاف میان موقوف

علیهم، قلت یا عدم منفعت و... آن وجه مصلحت و آنفع بودن است که حقیقت موضوع می باشد و بیع را در راستای منفعت معنا می کند و در جهت غرض واقف که تسبیل منفعت هست، می باشد.

استناد برخی فقهای امامیه به توقیع امام

عده ای از فقهاء در موضوع بیع موقوفه و در فرض آنفع بودن بیع برای موقوف علیهم، قائل به جواز و عده ای نیز به عدم جواز قائل شده اند (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق: ج ۱۳، ۱۱۱) و این کلام و توقیع امام را به جهت استناد در بیع به صورت مطلق یا بیع در برخی شرایط به کار برده اند. جواز بیع در صورت آنفع بودن وقف برای موقوف علیهم به شیخ مفید نسبت داده شده است (شهید اول، بی تا: ج ۲، ۲۷۹؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق: ج ۹، ۶۸) و برخی نیز آن را نپذیرفته اند.

المکاسب (انصاری، مرتضی بن محمد امین)

از نظر جناب شیخ انصاری، چهارمین مورد از مجوزات بیع وقف آنفع بودن بیع برای موقوف علیهم است. با این تعریف که معنای ظاهری آن این است که نفع و فایده ثمن وقف از منفعتی که در طول مدت وجود موقوفه به تدریج حاصل می شود بیشتر است. این افزایش منفعت در دو حالت بیان می شود و آن یا نسبت به موقوفه علیهم موجود مورد نظر است و یا این که نسبت به تمام طبقات موقوف علیهم آنفع و مورد توجه است، که در این صورت باید بدل وقف با ثمن آن خریداری شود.

ایشان ضمن این که جواز بیع را منتسب به شیخ مفید می داند، بیان می دارد که قویترین قول، این است که بیع بر اساس توافق اکثریت فقها بلکه می توان گفت همه فقها، و به دلیل عدم دلالت گفته شیخ مفید بر جواز بیع، مطلقاً منع شده است.

لذا در منع بیع وقف به خاطر وجود مقتضای منع که وجوب عمل بر طبق انشاء واقف است و همچنین به دلیل قول امام که فرموده «لا یجوز شراء الوقوف» (حر عاملی، ۱۴۱۶ق: ج ۱۹، ۱۸۵) و همچنین به خاطر فقدان آنچه برای جایز بودن بیع شایسته باشد به جز دو روایت جعفر بن حنان و حمیری، هیچ اشکالی نیست. لذا نظر جناب شیخ نیز بر منع بیع وقف قرار گرفته است.

در روایت جعفر بن حنان آمده است که اگر موقوف علیهم احتیاج به فروش موقوفه دارند و

این فروش برای ایشان خیر و آنفع باشد با توافق موقوف علیهم فروش وقف جایز است. آنچه مورد توجه است این است که روایت حمیری در تعارض با روایت جعفرین حنان که توافق جمیع موقوف علیهم را در جواز بیع شرط می‌داند، بیع را مشروط به توافق کل نمی‌شمارد. لذا جناب شیخ انصاری در جهت رفع این تعارض دلالت روایت حمیری بر بیع را در دو حالت مطرح می‌فرمایند یا در خصوص آنچه راوی ذکر کرده که جایز بودن بیع در صورتی است که بیع اصلح باشد یعنی آنچه را که راوی از حکم امام صادق علیه السلام سؤال کرده، امام زمان علیه السلام همان فرمایش امام صادق علیه السلام را فرموده است که اگر بیع وقف آنفع شد جایز است؛ و یا بنابر عمومیت جواب، که بیع مطلقاً جایز است، آنفع باشد یا نباشد، چرا که امام زمان علیه السلام در مقام پاسخ حکم به جواز بیع مطلقاً کرده است یعنی قید اصلح را نیاورده است. در نتیجه به خاطر مفهوم روایت جعفرین حنان مقید به «اصلح» است. همان‌گونه که می‌توان به قرینه روایت حمیری، اعتبار رضایت کل در روایت جعفر را به بیع کل موقوفه و عدم در نظر گرفتن آن در بیع هر یک حمل نمود (انصاری، ۱۴۱۵ق: ج ۴، ۸۰-۷۸).

جواهر الکلام (صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر)

صاحب جواهر در بیان اخباری که متضمن جواز بیع وقف هستند پنج روایت را بیان داشته که سومین آنها همین توقیع شریف می‌باشد (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ق: ج ۱۱، ۵۳۸). ایشان با بیان پاسخ امام به دو سؤال مطروحه در روایت به دو نوع وقف مؤبد و منقطع اشاره می‌فرماید و بیان می‌دارد که گویا مقصود از پاسخ امام در سؤال عدم جواز بیع موقوفه که وقف بر امام مسلمین است کنایه از وقف مؤبد است و همینطور مقصود از پاسخ سؤال دوم وقف منقطع است.

و همچنین بیان می‌دارد که هر یک از موقوف علیه یا همه موقوف علیهم نسبت به آنچه که می‌توانند بفروشند حق فروش دارد و آن مالی است که از استحقاق منفعت به موقوف علیهم تعلق گرفته و می‌تواند به صورت صلح یا مانند آن انتقال دهند نه این که فروش خود عین موقوفه مدنظر باشد. لذا امام از این تعبیر با توجه به آنچه از عبارت شنیده شده عدول فرموده‌اند خصوصاً بعد از این که موقوف علیهم مالکیت تام ندارند لذا بعد از انقراض موقوف علیهم، به واقف بر می‌گردد (همان: ۵۴۰).

برهان الاشراف فی المنع من بیع الاوقاف

حسین بن محمد آل عصفور در کتاب *برهان الاشراف فی المنع من بیع الاوقاف* در ذیل ادله قائلین به منع بیع در وقف امام به تفصیل این روایت پرداخته است. ایشان می‌فرمایند این کلام هر چند در جزئیات صراحت دارد ولی در این مقال خالی از شبهه و اجمال نیست. چون جایز بودن بیع در وقف برای گروهی از مسلمانان غیر از امام؛ ممکن است به خاطر عدم لزوم وقف به جهت عدم اقباض از سوی واقف برای آنها باشد. یا این که وقف شرایط کامل را ندارد به دلیل این که وقف بر آن گروه خاص قرار گرفته و دیگران از آن منقطع هستند حال آن که مقتضای وقف تعدد طبقات است و شاید این همان چیزی است که بیع وقف را جایز می‌سازد و آن را از حکم وقف خارج می‌کند. لذا وقتی که بر قوم خاصی واقع می‌شود بدون این که تحبیس گردد برای آنها افاده ملکیت می‌کند پس امام اجازه بیع فرموده‌اند و احتمال تقیه نیز در این مقال مطرح است.

و اما صحیح بودن وقف برای امام زمان علیه السلام و منع از بیع آن به دلیل کامل بودن شرایط وقف به خاطر تداوم و ماندگاری است که در آن حاصل می‌شود. زیرا امام به خاطر این که امام زمان علیه السلام است تا آخرالزمان به حیات خود ادامه می‌دهد چنان که بعد از او امامی نیست و زندگی ایشان به گونه‌ای که منافی تأیید شرعی باشد منقطع نیست.

در ادامه این نکته مطرح است که احتمال این که چون امام زمان علیه السلام در حال غیبت هستند و قبض موقوفه توسط ایشان صورت نگرفته پس عقد وقف لازم نیست و می‌شود آن را فروخت چنین پاسخ داده می‌شود که هر چند امام زمان علیه السلام در حال غیبت هستند و قبض آنچه که برای امام وقف شده توسط ایشان صورت نمی‌گیرد؛ ولیکن همان واقفی که از مؤمنین است قابض از ناحیه امام نیز می‌باشد؛ یا این که امام شخص قابضی را از جهت مغایرت بین واقف و قابض تعیین فرموده است. لذا آنچه برای امام در عصر غیبت ایشان وقف شده است در هر حال مقبوضه است؛ پس عقد وقف لازم است و بیع آنچه در زمان غیبت برای ایشان وقف شده جایز نیست زیرا شرائط لزوم از قبیل تقبیض و امثالهم کامل است. پس این روایت دلیلی بر آنچه به تفصیل گفته شد، نیست.

در پایان بیان می‌دارد که با نادیده گرفتن همه این احتمالات، روایت شایستگی معارضه با روایات صحیح و روشن منع ندارد، پس نمی‌توان بدان این قول را تثبیت کرد؛ لذا یا باید به برخی از احتمالاتی که ذکر شد تأویل کرد یا به دلیل ناتوانی در معارضه با روایات صحیح در

منع، کنار گذاشته شود (آل عصفور، ۱۴۱۰ق: ۱۴-۱۳).

العروة الوثقی (یزدی، سید محمدکاظم بن عبدالعظیم)

ایشان در ذیل عنوان عدم جواز بیع وقف اولین مسئله‌ای که مطرح شده است موارد استثنای از عدم جواز بیع وقف می‌باشد. ششمین مورد از این استثنائات تحت عنوان «اگر فروختن وقف و خریدن مال دیگری در مقابل آن برای موقوف علیهم منفعت کثیری داشته باشد»، مطرح می‌شود. در ذیل این عنوان جایز بودن بیع وقف را نظر شیخ مفید رحمته الله علیه بیان داشته و قول آقوی را که مورد اتفاق اکثر علما می‌باشد به دلیل منافات با وقف و عدم وجود دلیل بر جایز بودن بیع وقف، منع بیع می‌شمارد.

و در ادامه، استدلال به دو روایت جعفر بن حنان و روایت حمیری را ممکن ولی عمل به این روایات را با توجه به مخالفت اکثر فقها بلکه عدم قائل بودن به آن از سوی ایشان به استثنای شیخ مفید، دارای اشکال می‌خواند، هر چند ظاهراً در مورد روایت جعفر بن حنان عدم کفایت محصول مدنظر و در مورد روایت حمیری شرط رضایت موقوف علیهم جواز بیع موقوفه است ولی هیچ‌کس به این دو نیز قائل نیست؛ لذا دارای اشکال است.

و همچنین ظاهر این دو روایت بیانگر جواز بیع وقف بدون خریدن چیزی در عوض آن می‌باشد که این با حق طبقات موقوف علیهم منافات دارد، لذا لازم است که به دلیل ضعیف بودن این دو روایت و عدم بدل موقوفه، از آنها اعراض شود یا این که حکم این دو روایت را حمل بر وصیت و مانند آن نمود (یزدی، ۱۴۲۱ق: ج ۶، ۳۸۱-۳۸۰).

موسوعة الامام الخوئی (خوئی، سید ابوالقاسم)

ایشان در بیان صورت چهارم جواز بیع وقف، داشتن منفعت کثیر آن را مطرح، تسالم فقها بر عدم جواز بیع وقف و ایضاً نسبت جواز آن را به شیخ مفید و ادله روایی ایشان ذکر و مورد تحلیل و تبیین قرار داده است. یکی از آن دلایل همین بخش از کتابت جناب حمیری به حضرت صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الیک می‌باشد.

ایشان بعد از بیان روایت می‌فرمایند، مراد از عدم جواز بیع هنگامی است که وقف بر امام مسلمین باشد زیرا آن بیع بر غیر امام جایز نیست و جواز بیع برای خود امام خالی از اشکال است.

در ادامه به عدم ثبوت سند روایت در کتاب *احتجاج* اشاره نموده و اتیان آن را از باب تأیید

بلامانع می‌داند و بیان می‌دارد که روایت در مقام بیان مجوزات بیع وقف نیست بلکه در مقام بیان این است که بیع وقف بعد از عروض مسوغ و مجوز صحیح است و در تبیین مجوز و مسوغ ساکت است. به عبارت واضح تر روایت در مقام بیان این که آیا بیع وقف همراه فرض وجود مسوغ آن از ناحیه بعضی موقوف علیهم یا در صورت اجتماع موقوف علیهم صحیح است یا نه؟ و یا این که مجوز و مسوغ چیست؟، نیست.

و بنابر فرض قبول دلیل بودن روایت، آن را به خاطر به کار بردن کلمه «اصلح» در کلام سائل نه در پاسخ امام، دلیل بر جواز بیع وقف به صورت مطلق دانسته، لذا مستلزم این که پاسخ را مقید بدانیم، نیست.

بر فرض قبول قید بودن «اصلح» برای حکم؛ مراد از آن بنابر آنچه از نسبت دادن بیع به صاحبان وقف ظاهر است بیعی است که اصلح به حال آنهاست نه اصلح به حال تمامی طبقات موقوف علیهم؛ در حالی که بیع وقف و تملك ثمن آن همیشه برای همه طبقات موقوف علیهم دارای نفع کثیر می‌باشد، حال این که آنچه از روایت استفاده می‌شود جواز بیع وقف برای طبقات موجود در تمامی موارد است.

پس، از ادله منع بیع وقف اخص نیست بلکه بین آن دو تباین است لذا با یکدیگر منافات و تعارض ندارند؛ و بدیهی است که روایاتی که مانع از بیع وقف می‌شوند به دلیل ضعف سند روایت حمیری مقدم بر آن است. مضاف بر آن روایات مانعه اخص از روایت حمیری است زیرا روایات مانعه البیع، پس از آنچه که اختصاص داده شده است بر دلالت جواز بیع وقف از قبیل خرابی موقوفه و عدم بهره‌مندی از موقوفه با بقای آن، ناظر به غیر از صورت تخریب وقف است، لذا اخص روایات مانعه البیع اخص از روایات جایز البیع است، پس روایت حمیری را مقید می‌کند و اگر بر همه اینها چشم ببندیم، روایت دلالت بر چیزی دارد که احدی به آن فتوا نداده یا با آن مخالفت قطعی نکرده است و بیانی است از آنچه شیخ ذکر کرده است که معنای ظاهری آن این است که ثمن بعد از بیع ملك موقوفه برای موقوف علیه حاضر است و اینکه هر طور می‌خواهند در آن تصرف کنند پس نمی‌توان به آن استنباط کرد (خوئی، ۱۴۱۸ق: ج ۳۷، ۲۹۲-۲۹۳).

الزبدة الفقیه فی شرح الروضة البهیه (ترحینی عاملی، محمدحسن)

ایشان، توقیع شریف را در دلایل جایز بودن بیع وقف منقطع در صورت اصلح بودن بیع

برای موقوف علیهم بیان نموده است. البته ابتدائاً وقف منقطع را اینگونه تعریف می‌نماید. و صحت آن را نیز در کتاب وقف (ترحینی عاملی، ۱۳۸۵ ش: ج ۴، ۲۲۲) یادآور می‌شود و در پایان صراحت این توقیع را در عدم اشتراط رضایت جمیع موقوف علیهم به دلیل این که ملك هیچ يك نیست و فك ملك است. خواه در بیع آن مصلحتی باشد یا نه و خواه بقای آن موجب خرابی باشد یا نه و خواه برای ناظر باشد یا برای دیگری، و در يك کلام بدون هیچ استثنایی، بیان می‌دارد (همان: ۳۸۰).

کتاب البیع (موسوی خمینی، سید روح‌الله)

حضرت امام خمینی رحمته‌الله‌علیه این توقیع را به عنوان استدلال بر جواز بیع در صورت داشتن منفعت مطرح می‌فرمایند و بیان می‌دارند که آنچه از ذیل این روایت ظاهر است این است که وقف خاص مانند ملك است که بدون قید و شرط فروخته می‌شود.

مگر این که گفته شود قید «اصلح» که در ابتدای کلام مفروض است در پاسخ امام رحمته‌الله‌علیه نیز مفروض می‌باشد و کلام ایشان نیز مبنی بر فرض قید «اصلح» است و گرنه پاسخ امام رحمته‌الله‌علیه، روایت را رد و تکذیب می‌کند و دلالت بر این می‌کند که با این قید از سوی امام صادق رحمته‌الله‌علیه صادر نشده است. پس در نتیجه صدر و ذیل این توقیع مطلقاً حاکی از جواز بیع با قید «اصلح» است.

مگر این که گفته شود که سائل در صدد بیان خصوصیات روایت منقول از امام صادق رحمته‌الله‌علیه نبوده بلکه در صدد سؤال از خصوصیت واحدی در آن روایت بوده است و آن خصوصیت، جواز بیع در حال اجتماع موقوف علیهم است و این که آیا اجتماع ایشان در صحت بیع دخیل است یا نه؟ پس باقی خصوصیات و ویژگی‌ها را از قبیل مسوغ بیع کنار گذاشته است که این با توجه به آن که در مقام نقل تفصیلی روایت نبوده اشکالی ندارد.

مگر این که گفته شود خصوصیت اصلح بودن بیع بدون دخالت در آنچه سائل در صدد بیان آن بوده، دلیل بر این است که او در صدد بیان خصوصیات روایت بوده است؛ هر چند که محتمل است ولی خالی از اشکال نیست.

و بر فرض که در مقام نقل بیع با خصوصیاتش نبوده، به خاطر این که در حال پاسخگویی به آن ویژگی (اصلح بودن) بوده است ذیل کلام هم مطلق نخواهد بود. لذا احتمال جایز بودن بیع موقوفه را در صورت وجود برخی مسوغات رد نمی‌کند.

و بنا بر فرض اطلاق پاسخ امام، به اقتضای صدر کلام که «اصح لهم» آمده پاسخ امام مقید می شود.

سپس بیان داشته می شود، از این که امام صادق علیه السلام می فرماید: «إذا كان الوقف على قوم بأعيانهم وأعقابهم»؛ احتمال دارد که مراد از اعقاب هر فرد از اعیان باشد تا وقف استمرار در نسل ها داشته باشد، و این که مراد نسل هر فرد باشد. در این صورت است که ممکن است وقف مثل سابق برقرار باشد چرا که تداوم نسل اراده شده است.

و احتمال دارد که مراد شخص آخرالزمان باشد و وقف بر قوم و اعقاب شان بلاواسطه تعلق گرفته است و ممکن است ترجیح آخرین احتمال به قرینه کلام «اجتماع موقوف علیهم بر بیع» ظاهر در انحصار موقوف علیهم در این جماعت باشد. پس قطعاً وقف بر معدوم است. در صورتی که مراد امام از «إذا كان على قوم» اعیان موجود است نه عنوانی قابل انطباق بر اعیان دیگری در صورت وجودشان؛ پس در این صورت است که روایت دلالت بر جواز بیع می کند.

مگر این که گفته شود تفصیل بین امام مسلمانان و گروهی از مسلمانان، تفصیل بین وقف عام و خاص باشد، ولی معلوم نیست. بلکه می توان گفت تفصیل بین وقف بر شخص امام و بین وقف بر افراد خاص حاضر است. زیرا امام مسلمین یا عنوان امام به معنای رئیس است که اعم از امام است پس تفصیل بین وقف عام و خاص با ذکر مصداقی از عام است. که اشکال دارد، و یا شخص امام است که در این صورت تفصیل در وقف خاص بین این است که موقوف علیه امام است یا دیگری.

و در نهایت ایشان بیان می دارند که به سه دلیل ضعف روایی، مخالفت با قواعد محکمه و این که هیچ کس یا کمتر کسی بدان عامل بوده اند، نمی توان بر این روایت و روایت جعفر بن حیان اعتماد نمود (امام خمینی، ۱۳۹۲ ش: ج ۳، ۲۵۰-۲۴۸).

هدی الطالب إلى شرح المكاسب (جزایری، محمد جعفر)

در ابتدای کلام این مقال، اشاره می فرماید که این روایت می تواند بر جواز بیع وقف در صورتی که منفعت بیشتری داشته باشد استدلال کند و بحث در آن را از دو جهت سند و دلالت می داند.

مکاتبه شامل دو حکم است که حمیری از امام زمان علیه السلام سؤال نموده است. اولین حکم، حکم بیع وقف خاص در صورتی که موقوف علیهم اجتماع بر بیع نکرده باشند و آن بدین

صورت است که حمیری به صورت مرسل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که بیع وقف در دو شرط جایز است: یکی این که بیع موقوفه بهتر از نگهداشتن آن باشد و دوم این که اتفاق موقوف علیهم بر بیع باشد. سپس حمیری در جواز بیعی که فاقد شرط اجتماع است تردید نموده است که امام پاسخ به جواز آن داده است.

دومین حکم، حکم وقفی است که اصلاً بیع آن جایز نیست، که پاسخ امام در این سؤال، وقف بر امام است.

سپس در ذیل عبارت «عن الوقف الذی لایجوز بیعه» می‌فرماید: این سؤال دوم با موضوع تعیین بیع ممنوع البیع خارج از اجتماع موقوف علیهم است و شاید مورد سؤال وقف عام باشد به خاطر این که امام متولی آن است یا وقف بر امامی است که جایز نمی‌داند برای احدی تصرف در موقوفه را به صورت بیع یا هر صورت دیگری؛ همان گونه که در مکاتبات دیگر نهی از آن صورت گرفته است.

ایشان در ذیل پاسخ امام به سؤال ممنوعه البیع، وقف را بر عنوان امام مسلمین می‌داند و این عنوان را بر ائمه معصومین علیهم السلام یا شخص مقدسی منطبق می‌شمارد و بیان می‌دارد که تصدی غیر بر فروش این نوع وقف، به دلیل این که مالک بر امور این وقف نیست تا زمانی که تنفیذ تصرف صورت نگیرد، حرام است.

در توضیح پاسخ سؤال اول که امام فرموده‌اند «اذا كان على قوم من المسلمين...» بیان می‌دارد که معنای ظاهری آن تعمیم جواز بیع خاص در هر دو حالت اجتماع و تفرق اهل وقف است پس اگر اجتماع موقوف علیهم باشد مبیع تمام موقوفه است و اگر تفرق داشته باشند مبیع فقط حصه و سهم فروشندگان محسوب می‌شود و نسبت به مازاد سهم‌شان بیع تنفیذ نمی‌گردد.

ایشان اجتماع را به اتفاق اهل وقف می‌داند خواه همه در یک معامله بفروشند یا هر یک سهم خود را بفروشد. و افتراق را اختلاف نظر اهل وقف در بیع تعریف می‌کند به صورتی که برخی اراده بیع دارند و برخی ندارند.

نهایتاً دو احتمال را مطرح می‌نمایند یکی این که جایز بودن بیع سهم خود از موقوفه برای بعضی مشروط بر منفعت کثیر داشتن آن بیع برای موقوف علیه است و منشأ این احتمال آن است که جواب امام ناظر بر سؤالی است که اصلح بودن بیع در آن مفروض است.

و دوم این که جایز بودن بیع بعضی مطلق و بلا مانع می‌باشد زیرا منفعت کثیری دارد و به

خاطر این که قید «اصلح» در جواب امام نیست و فقط در سؤال سائل مطرح است و پاسخ اطلاق دارد زیرا ممکن است منفعت کثیر در سهم هر یک از اهل وقف نباشد (جزایری مروج، ۱۴۱۶ق: ج ۷، ۷۲-۶۹).

احکام البیع فی الشریعه الإسلامیه الغراء (سبحانی تبریزی، جعفر)

ایشان این سؤال و پاسخ را که تحت عنوان توقیع شریف در این مقال مورد نظر است تحت عنوان صورت چهارم مسوغات بیع وقف یعنی وقتی که بیع منفعت بیشتری برای موقوف علیهم داشته باشد و منفعت بدل موقوفه از منفعت حاصله از بقای موقوفه بیشتر باشد، مدنظر قرار داده است (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۷ش: ج ۲، ۳۳۶).

اولین نکته قابل ملاحظه در این روایت از نظر ایشان این است که ذیل روایت دلالت بر وقف خاص دارد که بیع آن به مانند ملک به صورت مطلق و بدون شرط جایز است. همان گونه که در روایت فرموده:

اگر برای گروهی از مسلمانان وقف باشد، هر دسته آنچه را قدرت بر فروش آن دارند، خواه با هم یا جداگانه، می توانند بفروشند.

این چیزی است که هیچ کس نگفته است، بلکه ممکن است گفته شود که بیع مشروط به منفعت کثیر بودن است همان گونه که راوی در ابتدای حدیث در روایت امام صادق علیه السلام ذکر کرده است (همان: ۳۳۹).

دومین نکته قابل ملاحظه این است که معنای ظاهری آن جواز بیع بدون خریدن چیزی در عوض مبیع موقوفه است و با این حال احتمال دارد که روایت بر وصیت حمل گردد (همان: ۳۴۰).

محاضرات فی الفقه الجعفری (تقریرات درس خارج فقه آیت الله خویی به قلم آیت الله سیدعلی حسینی شاهرودی)

ایشان ذیل عنوان مستثنیات عدم جواز بیع وقف، هفت مورد بر شمرده اند که صورت چهارم آن تحت عنوان «اگر بیع وقف أنفع باشد» مطرح است. دومین روایتی که ذیل این عنوان مورد بیان قرار گرفته، مکاتبه جناب حمیری به امام زمان علیه السلام می باشد. ذیل این روایت مرقوم شده جایز نبودن بیع وقف در فرمایش امام زمان علیه السلام، جایز نبودن برای غیر امام است نه برای خود امام که ولایت بر بیع دارد و استدلال به آن روشن است چرا که امام بیع آن را در

مورد کلام راوی که اگر اصلح باشد جایز دانسته است.

سپس بیان می‌دارد که روایت از این نظر که طبرسی در کتاب *احتجاج* طریق رسیدن به راوی اخیر یعنی حمیری را ذکر نکرده ضعیف شمرده شده است، لذا این روایت را به عنوان مؤید مورد نظر قرار داده نه به عنوان دلیل.

اولاً: معنای ظاهری کلام امام زمان علیه السلام از نظر جواز بیع وقف در مقام بیان نیست، بلکه سائل با فرض جواز بیع وقف از خریدن بعضی از موقوف علیهم منهای برخی دیگر سؤال کرده است و امام پاسخ به جواز بیع به صورت دسته جمعی و جداگانه داده است و لذا عنوان اصلح بودن در جواب امام نیامده است بلکه در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است، لذا راوی آن را در سؤال خود آورده است. پس به دلیل این که در مقام بیان قید اصلح نیامده است با آنچه که در جواز بیع وقف بیان شده ارتباطی ندارد.

بالفرض که امام از این جهت در مقام بیان باشد و «اصلح» در کلام امام نیز قید باشد، اما به نظر می‌رسد مراد از انتساب بیع به صاحبان وقف از جهت اصلح بودن به حال آنهاست یعنی فروش آن و تملك ثمن آن، نه تبدیل آن به آنچه برای طبقات بعدی باقی می‌ماند. و در این فرض «اصلح» - یعنی بیع وقف و تملك طبقه موجود - همیشه برای آنها دارای نفع کثیر است، پس مستفاد از این روایت این است که بیع وقف برای طبقات موجود به صورت مطلق در تمام موارد جایز است که در این صورت اخص از ادله منع بیع وقف نیست بلکه بین آنها تباین می‌باشد. و این روایت از جهت ضعیف بودن آن قابلیت معارضه با آن اخبار را ندارد، لذا مقدم است.

یا می‌گوئیم با معکوس شدن نسبت، اخبار مانع از بیع وقف منحصر به آنچه دلالت بر جواز بیع به هنگام خرابی و از بین رفتن منفعت هست می‌باشد لذا اخص از این روایت است پس با فرض خرابی موقوفه نه چیز دیگری تخصیص یافته است.

سوم: به نظر می‌رسد اطلاق جواب امام و عدم تقیید جواز بیع به قید «اصلح» در کلام ایشان؛ بیانگر جایز بودن بیع وقف به صورت مطلق است. لذا معارضه و تباینی بین روایت و بین دلیل منع نیست. پس دلیل منع مقدم است بر روایت یا به دلیل متقن بودن آن یا به دلیل معکوس شدن نسبت.

و چهارم این که روایت ظاهراً بر این اساس است و احدی از مضمون آن نگفته است. پس در حال ساقط است و صحیح این است که به جهت برگرداندن وقف بیع آن جایز نیست (حسینی

شاهرودی، ۱۴۲۹ق: ج ۳، ۱۸۳-۱۸۱).

تفصیل الشریعه (الوقف و الصدقه و الوصیه و الأیمان و النذور و الکفارات و الصيد و الذباجه) (فاضل موحدی لنکرانی، محمد)

چهارمین مورد از مجوزات بیع وقف، آن هنگامی است که بین موقوف علیهم اختلاف شدیدی حاصل شود که اموال و نفوس ایمن نباشند. ذیل این موضوع چهار امر را از عوارض مجوزه موضوع بر می‌شمارند که دومین مورد ساقط شدن موقوفه از انتفاع بر اثر خرابی یا چیزهای دیگر است به گونه‌ای که امیدی به بازگشت آن نباشد و حکم عرف به خروج موقوفه از انتفاع باشد؛ مانند این که خانه فرو ریزد و تبدیل به ملکی شود که می‌توان به مقدار جزئی اجاره داد که در نظر عرف در حکم عدم است.

ایشان بیان می‌دارد که بنابر نظر مشهور حکم این صورت هنگامی که شرط جایز بودن بیع، عدم امکان منفعت است، عدم جواز بیع است، مگر این که گفته شود که مقصود آنها عدم امکان انتفاع و بهره‌مندی بیشتر از آن است؛ اما اگر منفعت آن به حدی کاهش یابد که طبق عرف به شمار نیاید دلیلی بر جواز آن نیست.

و آنچه در حالت تبدیل به احسن معلوم است، ظاهراً بیع را با همین عنوان توجیه نمی‌کند و از واضحات است که در صورتی که خرید و فروش موقوفه به ثمن آن در صورتی که منفعت آنها یکی باشد معادل آن است یا اگر کمتر از آن باشد قطعاً جایز نیست.

بله، از شیخ مفید روایت شده که بیع به این صورت جایز است که آن را بفروشد و در مقابل آن مال دیگری بخرد که برای صاحبان آن مفیدتر و سودمندتر باشد.

اما بنا بر تحقیق، اتفاق اکثریت فقها بر عدم جواز است به خاطر عدم دلیل بر جواز بیع وقف به استثنای خبر جعفر بن حیان و خبر حمیری.

بعد از بیان روایات می‌فرماید:

سید یزدی در کتاب *ملحقات عمرة الوثقی* بعد از بیان این دو روایت گفته است: عمل به این دو، به دلیل مخالفت اکثر فقها بلکه می‌توان گفت به جز شیخ مفید کسی قائل به آن دو نیست، و همچنین ظاهر روایت اول که شرط عدم کفایت محصول و روایت دوم که جایز بودن بیع در صورت رضایت مطلق موقوف علیهم است و کسی این دو را نگفته است، مشکل می‌باشد. و همچنین ظاهر این دو روایت بیانگر جواز بیع بدون این که در عوضش چیزی

خریده شود می‌باشد و این با حق طبقات موقوف علیهم منافات دارد. پس لازم است که به خاطر ضعیف بودن این دو روایت از آنها اعراض شود یا این که حکم این دو روایت را بر وصیت و مانند آن حمل کرد (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۳۸۲ش: ۸۴-۸۲).

نتیجه‌گیری

با مذاقه در کلام این مجال، هرچند که آنفع و أعود بودن بیع موقوفه را برخی فقها در ذیل مجوزات و مسوغات بر شمرده‌اند ولیکن در تفصیل کلام، اتفاق فقها بر عدم بیع موقوفه به عنوان يك اصل قرار گرفته است؛ چرا که حبس و از ملك خارج شدن وقف و ایضاً تسبیل منفعت در جهت اعیان و اعقاب و به عبارتی استمرار این دو در گذر زمان، ماهیت وقف را شکل داده و این همان غرض واقف از وقف می‌باشد که بیع می‌تواند انتقال عین موقوفه به دیگران معنا گردد لذا مغایر با غرض واقف و جایز نیست.

هدف واقف، بهره‌مندی و انتفاع موقوف علیهم از منافع وقف است آنفع بودن در دایره جامع منافع مدنظر است و در هر يك از مسوغات موضوع حکم، همان منفعت و انتفاع از موقوفه است که در جهت غرض واقف می‌باشد. لهذا از باب تقدم اهم بر مهم و متناسب با مقتضای مصالح و منافع موقوف علیهم، بیع موقوفه یکی از زمینه‌های اجرای نیت و غرض واقف و اجرای وقف در گذر زمان و مواجهه با هدر رفتن منافع است.

اصولاً ماهیت وقف همان تعریف وقف است که در دو رکن تحبیس الاصل و تسبیل المنفعه معنا گردیده است لذا با موضوعیت این مجال با از بین رفتن تسبیل منفعت، علاوه بر این که رکن دیگر آن یعنی تحبیس الاصل بی معنا خواهد شد، وقف نیز زائل می‌شود.

محوریت سؤال سائل مستند به روایت امام صادق علیه السلام و پاسخ امام زمان علیه السلام در دو موضوع جواز بیع در صورت اجتماع و افتراق موقوف علیهم بر خرید و فروش موقوف علیهم و موقوفه غیرقابل فروش است و آنچه این بخش از توقیع را مورد توجه فقها قرار داده، قید «اصلح» بودن برای بیع موقوفه در روایت امام صادق علیه السلام است که با معنای نفع کثیر یا همان آنفع بودن بیع تعریف شده و ارتباط آن با پاسخ امام زمان علیه السلام با این بیان که پاسخ هم مقید به آنفع بودن هست یا یا این که به صورت مطلق بیان شده است.

استدلال به این روایت از نظر فقها بلا اشکال است ولی از آن جا که اقتضای وقف تعدد طبقات موقوف علیهم و به تبع، حفظ و رعایت حق بطون در گذر زمان است و این تعدد در

وقف دائمی بودن وقف را ایجاب می‌کند و روایت بیانگر بیع در حالت اجتماع یا افتراق بر رضایت موقوف علیهم بدون جایگزینی بدل و عوض موقوفه است عمل به آن دارای اشکال است.

البته خارج از این روایت، پس از بیع موقوفه و دریافت ثمن و تبدیل آن، وقف در بدل، همانند اصل خود جاری و ساری می‌شود، بنابراین حکم بدل هم حکم اصل خواهد بود.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن حمزه، محمد بن علی (۱۴۰۸ق)، *الوسيلة الى نيل الفضيلة*، قم: مکتبة آية الله مرعشی نجفی.
۲. ابن سعید، یحیی ابن احمد (۱۴۰۵ق)، *الجامع للشرائع*، قم: مؤسسه سیدالشهداء علیه السلام.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم بن علی (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت: دارصادر.
۴. اصفهانی، ابوالحسن (۱۳۹۲ش)، *وسيلة النجاة مع تعاليق الامام الخميني*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۵. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق)، *مکاسب*، قم: المؤتمر العالمي.
۶. آل عصفور، حسین بن محمد (۱۴۱۰ق)، *برهان الاشراف في المنع من بيع الاوقاف*، قم: کتابفروشی عزیززی.
۷. ترحینی عاملی، محمد حسن (۱۳۸۵ش)، *الزبدة الفقيه في شرح الروضة البهية*، بی جا: دارالفقه للطباعة و النشر.
۸. جزایری مروج، محمد جعفر (۱۴۱۶ق)، *هدى الطالب الى شرح المكاسب*، بی جا: طلیعة النور.
۹. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق)، *وسائل الشیعة الى تحصيل مسائل الشریعة*، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۱۰. حسینی شاهرودی، سید علی (۱۴۲۹ق)، *محاضرات في الفقه الجعفري*، قم: مؤسسه دائرة المعارف الاسلامی.
۱۱. حسینی عاملی، محمد جواد بن محمد (۱۴۱۹ق)، *مفتاح الكرامه في شرح قواعد العلامة*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.

۱۲. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق)، قواعد الاحکام، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۳. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق)، موسوعة الامام الخوئی، قم: مؤسسه إحياء آثار الامام الخوئی.
۱۴. روحانی، سید محمدصادق (۱۴۲۹ق)، منهاج الفقاهه، قم: انوار الهدی.
۱۵. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۷ش)، احکام البیع فی الشریعة الاسلامیة الغراء، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۱۶. شریفی اشکوری، الیاس (۱۳۸۱ش)، فقرات فقهیه، قم: آل ایوب.
۱۷. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۳۰ق)، موسوعة الشهيد الاول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۱۸. شهید اول، محمد بن مکی (بی تا)، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۹. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، قم: مکتبة الداوری.
۲۰. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۲۴ق)، الاحتجاج، قم: انتشارات اسوه.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران: مکتبة المرتضویه.
۲۲. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۰۴ق)، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، قم: مکتبة آية الله مرعشی نجفی.
۲۳. فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۳۸۲ش)، تفصیل الشریعة (الوقف و الصدقة و الوصیه و الأیمان و النذور و الکفارات و الصید و الذبائح)، قم: مرکز فقه الاثمة الاطهار علیهم السلام.
۲۴. الفیومی، ابوالعباس (بی تا)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، بیروت: المکتبة العلمیه.
۲۵. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق)، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: اسماعیلیان.
۲۶. محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۲۷. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۳۹۲ش)، تحریر الوسیله، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۲۸. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۳۹۲ش)، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام

خمینی رحمۃ اللہ علیہ.

۲۹. نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵ش)، *رجال النجاشی*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ششم.
۳۰. نجفی اصفهانی (صاحب جواهر)، محمد حسن بن محمد باقر (۱۴۲۱ق)، *جواهر الکلام*، قم: مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیہم السلام.
۳۱. یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم (۱۴۲۱ق)، *العروة الوثقی (عدة من الفقهاء)*، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیه بقم.